هو العلیم

جایگاه خاص وجودی همۀ موجودات و ارتباط آنها با خداوند‏

وحدت وجود و به‌هم‌پیوستگی عالم

ولایت تکوینی – سوم محرم 1413 هـ ق - جلسه سوم

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

الحَمدُ لِلهِ ربِّ العالَمین بارئِ الخَلائقِ أجمعین

ثُمَّ الصلاةُ و السّلامُ عَلیٰ سیِّدِنا و نَبیِّنا

و حبیبِ قُلوبِنا و طَبیبِ نُفوسِنا أبی القاسِمِ المُصطَفیٰ محمد

و علیٰ أهلِ بیته الطّاهرینَ المعصومینَ المُکرَّمین

و اللَّعنَة علیٰ أعدائِهِم أجمَعین إلیٰ قیامِ یومِ الدّین

قالَ اللهُ فی کتابِه:

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي خٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ \* فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سٰجِدِينَ﴾.[[1]](#footnote-1)

ایّام محرم متعلّق به سیدالشهدا علیه السلام است؛ برای رفع گرفتاری از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام و تعجیل در فرج حضرت [امام زمان علیه السّلام] صلواتی ختم کنید.

## وجود شعور در تمامی موجودات

دیروز[[2]](#footnote-2) عرض شد: تمام موجودات اعم از حَیَوان و غیرحَیَوان، و حَیَوانِ به معنای اعم (اعم از مادی و مجرّد) موجودات عِلوی و مجردات و سفلی مثل جنبندگان و همین‌طور بقیّۀ از موجودات و جمادات، همه در تأثیر خود دارای شعور هستند و در فعل و انفعالات از مقام ربوبی مدد می‌گیرند؛ [ولی] ما آنها را ساکن و غیرمتحرک می‌بینیم و تأثیراتی را که از آنها به وجود می‌آید، ناشی از مقتضای طبع آنها می‌پنداریم؛ ولی این‌طور نیست!

عرض شد اگر دارویی مصرف کنید و این دارو تأثیر مطلوب بگذارد، دارای شعور است و مقتضای طبع آن دارو نیست. اگر موجودی به نام میکروب و امثال میکروب وارد بدن ما شود و موجبِ ایذاءِ ما گردد و صحت ما را مُعْتَل کند، آن میکروب دارای شعور است و با توجه به مأموریت [خود] این کار را انجام می‌دهد؛ ما نمی‌فهمیم؛ ولی این‌طور است!

## چرا انسان شعورِ موجودات را درک نمی‌کند

تمام اشیائی که در عالم هستند دارای علم و بینش و ادراک‌اند، فهم دارند ﴿وَلٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ﴾؛[[3]](#footnote-3) ما فهم ادارک آنها را نمی‌کنیم،(همان‌طوری که دیروز بیان کردیم) چون وسیله و آلتِ برای ادراک در ما منتفی است، نمی‌توانیم بفهمیم. گوش ما وسیله است برای شنیدن امواجی که مطابقت با این آلت و واسطه دارد؛ غیر از اینها را نمی‌فهمیم! الآن در این اطاق، امواجِ بسیار و می‌توانیم بگوییم که لامتناهی وجود دارد؛ [مانند] امواج رادیویی و تلویزیونی، امواج با طول موج کوتاه و بلند وجود دارد. تمام اینها هست؛ نه چشم ما می‌بیند، نه گوش ما می‌شنود و نه بدن ما احساس می‌کند؛ هیچ‌کدام! برای شنیدن آن امواج، احتیاج به دستگاه مُبدِّله داریم تا آن را تبدیل به موجی کند که با گوش ما سازگاری داشته باشد. [اگر این دستگاه] نباشد، نمی‌شنویم. همین‌طور [فهم] نواها، آوازها، صداها، تصویرها، ادراک‌ها و شعورهای تمام موجودات احتیاج به وسیله دارد؛ [چون] آن وسیله در اختیار ما نیست، نمی‌فهمیم! ولی این وسیله در اختیار دیگران است، می‌گویند: «هست!» بنا بر اصطلاح اهل فن، یکی از مقدمات برهان در قضایا را مسائل اولیّه و مشاهدات و تجربیات و امثال‌ذلک تشکیل می‌دهند.

## وحدت وجود عالم و ادراک نکردن آن توسط جاهلان

یک‌وقت من خدمت بزرگی بودم، صحبت از مسئلۀ وحدت‌ وجود[[4]](#footnote-4) شد. این وحدت وجودی که خیلی‌ها آن را انکار می‌کنند! صحبت در این شد که بعضی [راجع به وحدت وجود] کتاب نوشته و ادعای فضل و مدعی علم و ادراک‌ هستند. در مشهد [هم] افرادی از این نفهم‌ها راجع به [وحدت وجود] کتاب نوشته [و آن را] رد کرده‌اند؛ درحالی‌که بویی از این مسائل نبرده‌اند! این کتاب در مقابل ما بود و ورق می‌زدیم. آن شخص بزرگ رو به من کرد و گفت: «این کتاب را خوانده‌ای؟» گفتم: «بله، خوانده‌ام.» گفت: «چگونه کتابی است؟» گفتم: «مطالعۀ این کتاب برای بعد از غذا خیلی خوب است! اگر انسان غذای سنگینی خورده باشد یک خُرده می‌خندد و موجب هضم غذا می‌شود!» این اصطلاح من است؛ بعضی از کتاب‌هایی که می‌خوانم می‌گویم: «موجب هضم غذا می‌شود!» آن هم این‌طور بود. بعد صفحه‌ای را آوردیم که ایشان راجع به مسئلۀ وحدت وجود بحث فرموده و دُرَرافشانی نموده بودند! که قدری باعث تفریح و خنده شد.

دیروز عرض شد که آن الاغی که دارد صدا می‌زند، تسبیح خدا را می‌کند؛[[5]](#footnote-5) آن‌وقت ما می‌گوییم: «او مثل خر نمی‌فهمد!» [درحالی‌که] آیۀ شریفه بیان می‌کند: ﴿بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ﴾؛[[6]](#footnote-6) به جان بنده و سرکار، جداًّ و واقعاً قضیّه این است که آن الاغ به وحدت وجود پی برده ولی این شخص نادان هنوز به این قضیّه پی نبرده است!

### تناقض نداشتنِ مشاهدات عرفا، دلیل وحدت وجود

خلاصه آن صفحه را که آوردیم، ایشان فرمودند:

«بهترین دلیل برای مسئلۀ وحدت وجود این است که تمام اولیای خدا و افرادی که با این مسئله برخورد می‌کنند، همه یک خبر و قضیّه را حکایت می‌کنند و هیچ تفاوتی بین ادراکات آنها، در مشاهداتشان احساس نمی‌کنیم.»

یعنی می‌بینیم وقتی [بزرگی] می‌گوید: «ما به فلان مسئله رسیدیم.» و شخص [بزرگ] دیگری هم که از این مسئله خبر می‌دهد، می‌بینیم هر دو یک مطلب را می‌گویند؛ تفاوتی در نقل‌قول وجود ندارد. بله، یک مسئلۀ دیگری هست و آن اینکه ممکن است آن شخص دیگر، بالاتر از او را ادراک کرده باشد؛ ولی در آن مرحله‌ای که او ادراک کرده می‌بینیم دیگری هم همان را می‌گوید.

اگر قرار ب این باشد که در ذاتِ وجود تعدد باشد و اختلاف ماهوی در ذات موجودات باشد، اِخباری که اینها از وقایع و مسائل و مطالبی که برایشان منکشف می‌شود، می‌کنند باید در آن اِخبار اختلاف داشته باشد؛ درحالتی‌که همه یک چیز می‌گویند. یعنی اگر همه در یک سطح قرار بگیرند، یک مطلب را می‌گویند؛ اگر بالاتر بروند، همان مطلب را می‌گویند؛ اگر باز بالاتر بروند، همه یک قضیّه را می‌گویند. بله! اختلافی که در این مسائل هست، براساس درجات است، نه براساس حکایت از خود قضیّه در همان مرحلۀ خاص.

## تأثیر و تأثّراتِ موجودات براساس بینش آنها

بنابراین همۀ موجودات دارای عقل و شعور هستند، دارای فکر و تأمل و بینش هستند و تأثیری که اینها می‌گذارند و قبول تأثیری که می‌کنند، همه براساس همان بینش است. اگر شما می‌بینید [وقتی] سنگی را برمی‌دارید و به شیشه می‌زنید و شیشه می‌شکند، [به خاطر این است که] هم سنگ در اینجا در ذات خودش مأموریتِ شکستن این شیشه را می‌بیند و می‌شکند، و هم آن شیشه در ذات خودش مأموریتِ پذیرفتن شکستن را احساس می‌کند؛ هرکدام از این دو طرف قضیه مختل بماند، این قضیّه در خارج تحقق پیدا نخواهد کرد. شواهد برای این قضیّه بسیار است.

دیروز به بعضی از آنها اشاره شد.[[7]](#footnote-7) به‌طور کلی تمام آنچه در عالم وجود می‌گذرد اعم از مجردات از ماسویٰ‌الله و اعم از موجودات مادی، همۀ اینها در تحتِ نظام و سیطرۀ یک حکومت و یک حاکم قرار دارند. و این تأثیر و تأثّرات و تمام آنچه در این نظام عالم اتفاق می‌افتد و تمام ذراتی که ما می‌بینیم و آنچه در عالم وجود تحقق دارد مانند دانه‌های زنجیر به هم پیوستگی دارند.

این مسائلی که می‌گویم، اینها به عنوان اصول موضوعه‌ای است که مسلّم است و قابل شک و تردید نیست! منتها این مطالب باید صحبت شود و بیان شود و از خداوند باید توفیق بخواهیم که ما را موفّق کند که به کُنه و واقعیت اینها برسیم. اینها شعر نیست و من نیامده‌ام وقت شما را با این حرف‌ها بگیرم. مسائل واقعی است که جای شک و تردید در آنها نیست، تمام آنچه در عالم وجود تحقق دارد به هم پیوستگی دارد!

در کافی، در باب طلب علم، امام صادق علیه السّلاماز پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایتی را نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرمایند:

اگر مرد مؤمنی برای طلب و تحصیل علم حرکت کند و خودش را به مشقت بیندازد، تمام ملائکۀ آسمان و زمین او را دعا می‌کنند.[[8]](#footnote-8)

البتّه منظور علم دین است: علمی که برای کمال و دین و آخرت انسان مفید باشد، علمی که به انسان رُقاء[[9]](#footnote-9) و تجرد بدهد؛ نه علمی که انسان را در دنیا و مادیات فرو ببرد؛ آن علم نیست! آن جهل و اوهام و وهم و خیال است!

اگر مرد مؤمنی برای دین و طلب علم حرکت کند، آن زمینی که در زیر اوست و او بر روی آن قرار گرفته او را دعا می‌کند؛ آقا شوخی نیست! زمین دعا می‌کند! آن سنگ‌ریزه‌ها او را دعا می‌کنند! «دعا می‌کنند» یک معنای مجازی نیست؛ یعنی واقعاً برایش طلب رحمت و مغفرت می‌کنند. در روایت داریم: «حتی الحیتانِ فی البَحر؛[[10]](#footnote-10) ماهی‌های در دریا او را دعا می‌کنند.» فرض کنید که بنده در اینجا، در مشهد مقدس، زیر سایۀ علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام نشسته‌ام و دارم تحصیل علم دین می‌کنم؛ ماهی‌ای که در اقیانوس اطلس زیر دریاها حرکت می‌کند، از آنجا من را که در اینجا هستم دعا می‌کند! این پیوستگی نظام را می‌رساند که تمام عالم هستی در تحتِ یک حکومت است و همه یک پیوند و ارتباط تنگاتنگ با همدیگر دارند. ما فقط خود را می‌بینیم؛ حتی از رفیقِ بغل‌دستی خودمان خبر نداریم، چه برسد بیاییم به این مسائل برسیم!

## اختصاص تمام آثار عالم به پروردگار

پیش چوگان‌های حکمِ «کُن فکان» \*\*\* می‌دویم اندر مکان و لامکان[[11]](#footnote-11)

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست \*\*\* ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

تمام موجودات، از مبدأ أعلیٰ قوّه و سرچشمه می‌گیرند و همه در تحتِ چوگان مقامِ عزت و مقام ربوبی، در حال حرکت و تغییر و تبدل هستند.

پیش چوگان‌های حکمِ «کُن فکان» \*\*\* می‌دویم اندر مکان و لامکان

عوالم مجرد و ربوبی

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست \*\*\* ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما همه شیران ولی شیرِ عَلَم \*\*\* حمله‌مان از باد باشد دم‌به‌دم

حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد \*\*\* جان فدای آنچه ناپیداست باد![[12]](#footnote-12)

[«آنچه ناپیداست» یعنی] آن کسی که سرسلسله همه را می‌گرداند؛ آن کسی که امروز به این اثر می‌دهد و فردا اثر را از او می‌گیرد؛ آن کسی که امروز این را قابل اثر می‌کند و فردا آن قابلیت اثر را از او می‌گیرد؛ آن کسی که امروز قلب من را آمادۀ برای شنیدن مطالب می‌کند و فردا قلب من را ﴿كَٱلۡحِجَارَةِ﴾[[13]](#footnote-13) می‌کند. آن کسی که امروز رحمت و رأفت را در دل من ایجاد می‌کند و فردا تبدیل به قساوت می‌کند؛ [مانند] آنهایی که کربلا آمدند و سیدالشهدا را کشتند! خیلی عجیب است! واقعاً انسان باید توکل بر خدا کند.

آیاتی که ما در قرآن راجع به این قضیّه داریم، واقعاً آیاتی است که بند از بند انسان جدا می‌کند و هیچ استقلالی برای ما باقی نمی‌گذارد و غیر از ارتباط و ربط، هیچ وجودی در ما باقی نمی‌گذارد! فقط باید وجود خودمان را تبدیل به ربط کنیم؛ همین! [اینکه بگوییم:] «منم، می‌توانم، این‌طور هستم، آن‌طور هستم»، هیچ فایده‌ای ندارد!

### حکایتی در باب لزوم از خدا دانستنِ تمام آثار موجودات

سابقاً با یک بنده‌خدایی ـ که خدا هدایتش کند ـ مأنوس بودیم، حالات و خصوصیّاتی داشت که احساس می‌کردم حتی بسیاری از رفقا در آن موقع به او غبطه می‌خورند و به حالات او رشک می‌برند! دارای حالات خاصی بود. هر وقتی که با من برخورد می‌کرد از حالاتش می‌گفت. یک روز می‌گفت: «در سجده حضرت علی اکبر را می‌بینم»، یک‌وقت می‌گفت: «در رکوع حضرت کذا را می‌بینم»، یک‌وقت می‌گفت: «وقتی وارد حیاط شدم از تمام برگ‌های این درخت صدای لااله‌الاالله شنیدم!» و امثال‌ذلک. از این مطالب به ما زیاد می‌گفت و ما هم می‌خندیدیم.

یک روز از او سؤال کردم: «درهرصورت، این مطالبی که برای من بیان و نقل می‌کنی مطالب صحیحی است؛ ولی چه تأثیری در وجود تو گذاشته؟! تمام اینها صُوَری است که برای من بیان می‌کنی؛ نفس و وجودت چگونه است؟!»

می‌گفت: «من نسبت به این مطالب هیچ غرّه نمی‌شوم و گول نمی‌خورم! آنچه در خودم احساس می‌کنم این است که در خود قابلیتی می‌بینم که استعداد برای رسیدن به مقام کمال را در وجود خود می‌بینم!» گفتم: «زرشک!»

در وجود خود این قابلیت را احساس می‌کنی؟! حالا آن قابلیت کجاست؟!گذاشته و رفته است داداش! خدا هدایتش کند! آدم باید دعا کند. [اینجا جای] این حرف‌ها نیست آقا جان! «قابلیت» و [امثال] این حرف‌ها اینجا فایده ندارد! اینجا مسکنت و عجز می‌طلبند، اینجا دعا و نیاز می‌طلبند؛ «من این‌طورم و من آن‌طورم» هیچ فایده‌ای ندارد. ما و بزرگ‌تر از ما ادعاهایی کردیم و سرمان به سنگ خورد. [جای] این حرف‌ها اینجا نیست!

حالا آن آیه را فراموش کرده‌ام ان ‌شاء الله اگر مجالی بود مراجعه می‌کنم. اتفاقاً خیلی وقت بود این آیه در ذهنم می‌آمد و می‌خواندم. خیلی آیۀ عجیبی است و تمام درها را به روی انسان می‌بندد. تمام آنچه را ما احساس می‌کنیم، همه را بر باد فنا می‌دهد.

## احاطۀ ملائک بر اشیاء، در عین شعور و ارادۀ موجودات

خلاصۀ مطلب: تمام آنچه در این عالم می‌گذرد، تأثیر و تأثّرات را از بالا می‌گیرند و با علم و شعور تأثیر می‌گذارند و دست از تأثیر برمی‌دارند. در اینکه ملائکی موکّل بر کل عالم وجود هستند و چرخ عالم امکان به‌واسطۀ تدبیر آن ملائک می‌گردد حرفی نیست؛ در اینکه آن ملائک زمام امور را به‌دست گرفته‌اند و تمام موجودات را در چنبرۀ سیطرۀ خود قرار داده‌اند مطلبی نیست؛ [اما] صحبت در این است که آیا آن ملائکه بدون بینش و ادراکِ این موجودات تأثیر می‌گذارند و این موجودات، موجودات بی‌شعوری هستند؟! باد که تحتِ تسخیر ملائکه است، آب و باران که تحتِ تسخیر ملائکه است و قوم نوح را غرقابِ فنا می‌کند، آتشی که در تسخیر ملائکه است و ابراهیم خلیل را در خود همچون گلستان جای می‌دهد، و برف و عوامل و اسبابی که در این عالم حاکم هستند، آیا بی‌شعور هستند و صرفاً آلت دست تغییر و تحریکات ملائکه‌ هستند؟! و همان طور که وسائل نجار که برای ساختن میز و صندلی و تخت و امثال‌ذلک به کار می‌رود و ما آنها را بدون اراده می‌بینیم که نجار دست می‌برد و آن چکش و میخ را برمی‌دارد و بر آن تخت می‌کوبد و تخت درست می‌کند؛ [می‌پنداریم] آن چوب و میز و چکش جان ندارند، و آن ارّه چیزی نمی‌فهمد و مقهورِ ارادۀ نجار است. آیا آنچه ما بی‌جان می‌بینیم، واقعاً این‌طور است، یا خودشان جان و ادراک دارند؟! آن چکشی که الآن روی میخ کوبیده می‌شود، می‌بیند که الان باید به این میخ کوبیده شود! اگر امریّۀ پروردگار بیاید، به جای اینکه چکش روی میخ کوبیده شود، به دست خود نجار می‌زند و پدرش را درمی‌آورد! تا الآن امریّه آمده که به میخ بکوب، الآن امریّه آمد که روی انگشتش بزن و ناخنش را بردار! قضیه این است!

ملائکه‌ای که تدبیر می‌کنند، همه آنها یک سلسلۀ علل و اسباب را ضمیمۀ هم می‌کنند تا یک قضیّه در خارج تحقق پیدا کند. از آن‌طرف، آن مَلک می‌آید و صدایی از خارجِ دکان به گوشِ نجار می‌رساند، ذهن نجار متوجه آن صدا می‌شود و از این چکش غافل می‌شود؛ از آن‌طرف هم این چکش به دستش می‌خورد! این یک مَثل را برای شما زدم [تا بدانید] تمام آنچه در این عالم می‌گذرد، همه بر این اساس حرکت می‌کند.

## خصوصیت شخص موحد در تطبیق تکوین با تشریع

لذا موحد آن شخصی است که علاوه بر اینکه مسائل تشریعی را در جای خود قرار می‌دهد و خطابات «صلِّ» و «صُمْ» و «حجِّ» و «زکِّ» و بقیّۀ مسائل تکلیفی را در جای خود قرار می‌دهد و مطابق با اختیاری که پروردگار متعال به انسان عنایت کرده[[14]](#footnote-14) [عمل می‌کند]، متوجه حقیقت قضیّه و ارتباط کل عالَم با آن بالا هم هست؛ لذا مسئله را فقط یک‌طرفه نمی‌بیند؛ از آن‌طرف امر می‌کند: «این را انجام بده» «این را انجام نده» «این کار را بکن»، «آن کار را نکن» و خودش هم این عمل را انجام می‌دهد، از طرف دیگر در باطن به تمام این امور با دید و بصیرت دیگری نظر می‌اندازد و تمام قضایا را دستخوش سیطره و حکومت آنجا می‌بیند.

از یک طرف به این شخص می‌گوید: «﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبٰبِ﴾؛[[15]](#footnote-15) اگر فردی، دیگری را از بین بُرد، حکم شرعی این است که او را قصاص کنید»، از آن‌طرف این قتل را ناشی از اراده و اختیار و مشیّت پروردگار می‌بیند. مگر کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام به غیر از اختیار و مشیّت خدا بود؟! اگر مشیّت و ارادۀ پروردگار بر کشته شدن سیدالشهدا تعلّق نگرفته بود، پس چرا انجام شد؟! مگر اسیری اطفال و زنان و فرزندان سیدالشهدا علیه السلام با آن کیفیت و موقعیت که همۀ مسائل ممکن بود اتفاق بیفتد، به غیر از اراده و اختیار خدا بود؟!

بنابراین شخص موحد کسی است که علاوه بر اینکه مسائل ظاهر را تحت نظر قرار می‌دهد و احکامش را دقیق و منظّم بر ظاهر بار می‌کند، توجه به حقیقت امر و ارتباط و تأثیر و تأثّرِ پذیری تمام عالم موجودات را ـ که ناشی از اراده و اختیار خداست ـ هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد؛ بلکه این دو قضیّه توأم با هم و در کنار هم برای او جلوه می‌کند.

از یک طرف [امیرالمؤمنین] به امام حسن مجتبی علیه السلام امر می‌کند:

یک ضربت بر من وارد کرد، شما هم حق داری یک ضربت بر او وارد کنی! او را مُثله نکن که پیغمبر اکرم فرمودند: ”مُثله نکنید و لو بالکَلبِ العَقور.“ تا وقتی که او را از بین نبرده‌اید، مواظب آب و غذای او باشید!

این‌قدر در این امر مراعات و دقت می‌کند! برایش در آن حال شیر تجویز می‌کنند و می‌آورند، قبل از اینکه شیر را بخورد، می‌گوید: «این را برای آن اسیرتان ببرید!»[[16]](#footnote-16) کار این‌قدر دقیق و ظریف و حساس است که صرف نظر از مسائل ظاهر، انگار تمامِ واقعیت، [همان] حق و حقیقت [و باطن] است و اصلاً ظاهری وجود ندارد! آن‌قدر حضرت در مقام عمل به تکلیف و بینش واقع، مماس با حقیقت و واقعیت است که این‌گونه نسبت به این مسائل دقت می‌کند. از آن‌طرف می‌گوید:

غم مخور جانا که غم‌خوارت منم! \*\*\* [این جهان و آن جهان یارت منم][[17]](#footnote-17)

من همی‌گویم که چون مرگم ز توست \*\*\* با قضا من چون توانم حیله جُست؟![[18]](#footnote-18)

## عناد معاندین نسبت به مولانا به علت نفهمیدن اشعار توحیدی

مواظب باشیم! نگوییم: «[صاحب] مثنوی دیوانه است! ایشان دارای اختلال است!» ای بی‌شعورها! ای نفهم‌ها! [باید به] آنهایی که می‌گویند: «ایشان روحیاتش تفاوت کرده، در هروقتی یک حرف زده است؛ یک‌وقت به‌خاطر بنگ و ترس و منگی و امثال‌ذلک، از این مطالب گفته است، [ولی] وقتی که سرِ عقل و هوش و ذکا آمده، آن‌طور گفته است»، [گفته شود:] دیوانه شما هستید که چیزی سرتان نمی‌شود! [حضرت مولانا] دارد دو مقام و دو موقعیت را بیان می‌کند. از آن‌طرف می‌گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم \*\*\* خود دلیل اختیار است ای صنم![[19]](#footnote-19)

این حرف را می‌زند از آن طرف می‌گوید:

من همی‌گویم که چون مرگم ز توست \*\*\* با قضا من چون توانم حیله جست؟!

آلت حقی تو، فاعلْ دست حق \*\*\* چون زنم بر آلتِ حق طعن و دق؟[[20]](#footnote-20)

می‌گوید: تو از یک طرف آلت حقی. اگر ارادۀ پروردگار نباشد، تو نمی‌توانی کار انجام بدهی! باید اراده و مشیّت پروردگار تعلق بگیرد تا تو بتوانی شمشیر را فرود بیاوری. بر فرض تو اراده هم بکنی، تا آن شمشیرْ مأمور نباشد، نمی‌تواند فرق مرا بشکافد. بر فرض شمشیر هم مأمور باشد، تا فرق من این مأموریت را قبول نکند [شکافته نمی‌شود]. این شمشیر می‌گوید:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای \*\*\* نبُرَّد رگی تا نخواهد خدای

مولانا دو موقعیت را بیان می‌کند:

موقعیت اول: موقعیت اختیار و جعل احکام شرعی در عالم ظاهر و عالم کون و فَساد است.

موقعیت دوم: باطن قضیّه است که ارتباط کل این نظام است با آن مقامِ هستی:

آلت حقی تو، فاعلْ دستِ حق \*\*\* چون زنم بر آلت حق طعن و دق؟!

بنابراین تمام آنچه پروردگار متعال به اشیاء عنایت فرموده، براساس حکمت بالغۀ خود است که هر موجودی را مستقل و در جای خود قرار داده و ما هیچ‌گونه اطلاعی از این استقرار و موضع دقیق نداریم.

## حکایتی در رابطه با وحدت و ارتباط تمام عالم با یکدیگر

یکی از رفقا این قضیّه را برای خود من نقل کرد:

وقتی من به این موضوع پی برده بودم، گاهی به آن می‌اندیشیدم که آیا ممکن است فقط انسان در این عالم مطرح باشد و فلان موجود و شیء در خارج وجود نداشته باشد؟ بر فرض اگر این درخت و حیوان هم نباشند، [مسئله‌ای پیش نیاید]. آیا فقط خود ما در این جهان هستی مطرح هستیم یا اینکه یک ارتباط و هماهنگی‌ای بین اشیا و موجودات هست که آنها هم باید باشند؟

مدت‌ها این فکر من را مشغول کرده بود تا اینکه یک‌وقت برای خلوت و عبادت و [اشتغال به] اذکار و اوراد، به مسجد خلوت و تاریکی رفته و در آنجا نشسته بودم؛ یک‌مرتبه پرده از جلوی چشم من کنار رفت و خداوند این قضیّه را برای من روشن کرد! تمام نظام عالم و تمام ذرات عالم را احساس کردم! نه‌تنها انسان و حیوان و ملائکه را، بلکه تمام موجودات را [احساس کردم]، تمام ذراتی که از تشکُّل آنها یک سنگ به وجود می‌آید را دیدم که اگر یک ذره از جای خود تکان بخورد، کل نظام هستی از بین می‌رود!

آن‌چنان نظم عجیبی در اینجا دیدم. قسم خورد که خدا را گواه می‌گیرم، اگر این مسئله یک لحظه بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، من دیوانه شده بودم و اصلاً مغزم منفجر می‌شد! فقط یک لحظه به من نشان دادند؛ یک چیزی برق زد و رفت. بعد از آن از خاطرم رفت و تمام شد؛ فقط مبهماتی در ذهنم هست. می‌گفت:اگر یک لحظه این حالت بیشتر دوام پیدا می‌کرد دیوانه می‌شدم و از بین رفته بودم!

الان دارند تلسکوپی می‌سازند که با آن بتوانند ستاره‌ها را ببینند، ببینید قضیه کجاست؟ دارند تلسکوپی می‌سازند که بتوانند با آن ستاره‌ها را تماشا کنند

من این‌طور خوانده‌ام که می‌گویند: یک تلسکوپی ساخته‌اند که قبل از اینکه شخص بخواهد ستاره‌ها را با آن ببیند و رصد کند و کهکشان را با آن تماشا کند، باید مدتی آمادگی ذهنی داشته باشد؛ اگر در لحظۀ اول بخواهد تماشا کند، دیوانه می‌شود! اول باید به او آمادگی بدهند تازه این یک عکس است که می‌بیند! مدت‌ها به او آمادگی می‌دهند؛ چشم او را به مسائل مختلف و مسائل گوناگون و به اَشکالِ گوناگون عادت می‌دهند تا بتواند تلسکوپ را تماشا کند و ستاره را ببیند. آن‌وقت متوجه می‌شوید که حرف این آقا بیخود نبوده است! این چه جریانی است که در این عالم است؟!

## خارج بودنِ حکمت بسیاری از مسائل از حیطۀ فهم ما

دیروز آقا [علامۀ طهرانی] مطلبی در جلسه فرمودند؛ حیفم آمد امروز برای رفقا بیان نکنم؛ حالا می‌گویم. تقریباً دو سه روز قبل از اینکه به طهران بروم، حدود ده‌بیست روز پیش، یکی از بنی اعمام پدرِ آقا [علامۀ طهرانی]، به نام آقا سید حسن سیدی، دم در آمد. گفتم: «بفرمایید داخل!» البتّه آقا که ملاقات ندارند؛ اما چون ایشان از قم آمده و پیرمرد بود و با سوابقی که داشتند، آمدند که ملاقات کنند. در بین صحبت‌هایی که ایشان می‌کردند من‌ الجمله این مطلب را فرمودند:

پدر ما، آقا میرزا فخرالدین نقل می‌کرد: «در قم بچه‌ای از آشنایان ما بود که تقریباً از یکی‌دو سالگی مریض شد و همین‌طور مثل [افراد] فلج افتاده بود و سال‌ها به این کیفیت بود؛ حتی از دوران بلوغش هم گذشت و در حدود هفده‌هجده‌سالگی بود که از دنیا رفت. و خلاصه پدر و مادر را مبتلا می‌کرد و [اینکه] خودش چه ناراحتی‌هایی را متحمل می‌شد، دیگر خدا می‌داند! ما از این قضیّه خیلی متأثّر بودیم!»

پدر ما با خودش فکر می‌کرد که اگر قرار باشد مسائلی که برای انسان اتفاق می‌افتد براساس یک حکمت و مشیّت عقلائی باشد، طبعاً باید این مسائل برای افرادی اتفاق بیفتد که بالغ باشند، گناه‌کار باشند، خطایی مرتکب شده باشند؛ اما این بچۀ دو ساله‌ای که معصوم است و چیزی را احساس نمی‌کند، [چرا باید] این ناراحتی را [متحمّل شود]؟! (و واقعاً هم همین‌طور است! فرض کنید انسان می‌بیند که یکی، از همان دوران طفولیّت، بدبخت و بیچاره است، ناراحتی می‌کشد و بعد بزرگ می‌شود و به‌واسطۀ آن ناراحتی‌ها و مسائلی که در جسم، در خَلق یا در خُلق او هست، با مشکلات و ناکامی‌ها و مسائلی برخورد می‌کند و در طول زندگی این قضیّه با او ادامه دارد. آدم تعجب می‌کند که آخر چرا و برای چه باید این‌طور باشد؟!)

خلاصه ما تعجب می‌کردیم و در فکر و ناراحتی بودیم که خدایا! آخر این حکمتت چه بود که او را این‌طور کردی که او باید از کوچکی به این کیفیت [در بستر] بیفتد؟! این گذشت، تا اینکه یک شب در خواب [ندایی] شنیدم ولی گوینده را ندیدم، که به من می‌گفت: ”این فضولی‌ها به تو نیامده[[21]](#footnote-21)“

ما از خواب بلند شدیم، دیدیم که بله، این فضولی‌ها به ما نیامده است! »

خودش می‌داند دارد چه‌کار می‌کند! آن‌وقت این اشکالات و ایرادها همه به‌جای خود هست، اما وقتی [حکمتِ] یکی از آنها را نشان آدم دادند، سر را می‌اندازد پایین، شرمنده و خجالت زده می‌شود که عجب! ما چه اشتباهی کرده بودیم؛ [خیال می‌کردیم] این باید این‌طور شود، آن باید آن‌طور شود، او باید به این کیفیت باشد و امثال‌ذلک!

یک روز حضرت موسی علی نبیِّنا و آله و علیه السلام کنار رود نیل ایستاده بود و عصایش دستش بود؛ آن عصایی که همه کار می‌کرد! آن عصا یک‌دفعه به یک سنگ خورد و سنگ دوتکّه شد؛ وسط سنگ یک کرم بود. یک‌دفعه حضرت موسی مثل این بنده‌خدا، آقا میرزا فخر الدین شروع کرد به غُرغُر کردن:

خدایا حکمتش چه بود که این کرم را درست کرده‌ای؟ این کرم وسط این سنگ چه‌کار می‌کند؟! اگر نبود چه می‌شد؟!

فرق نمی‌کند ما هم [در مواجهه با این امور] همین‌طور هستیم؛ همۀ اینها یکی است!

خطاب رسید:

موسی صدایت درنیاید! از وقتی که این کرم به دنیا آمده تا به حال هر روز به من می‌گوید: «موسی را برای چه درست کرده‌ای؟!» تو این دفعه گفتی، این هر روز به من می‌گوید![[22]](#footnote-22)

هرکسی برای خودش، در جای خودش یک حساب جدایی دارد؛ این برای خود، آن برای خود! نه به من مربوط است، نه به غیر من! کِرم ریز است، ولی یک وجود مستقل دارد. بین یک حیوان قوی‌هیکل و درشت و یک مورچه، در ارتباط با خدا فرقی نمی‌کند! برای ما این بزرگ است و آن کوچک است؛ برای خدا هر دو یکی است! چه فرقی می‌کند؟! همان‌طور که آن حیوانِ [قوی‌هیکل] برای خودش جایگاه و موقعیتی احساس می‌کند، آن حیوان ریز هم برای خودش، عیناً و بدون هیچ‌گونه تفاوت و چه‌بسا شاید هم بیشتر، موقعیتی احساس می‌کند.

خلاصه شاکله‌هایی که خدا در وجود انسان و حیوان و موجودات قرار داده، هرکدام یک سنخ و یک نوع خاص است که به‌خاطر آن سنخ و نوع خاص، طبعاً باید آن ارتباط مخصوص را با خدا داشته باشند. بنابراین ما در دنیا دو ذره پیدا نمی‌کنیم که مانند همدیگر باشند و با هم یک مسیر داشته باشند؛ [بلکه] هرکدام برای خود یک مسیری دارد و هرکدام راهی برای رسیدن به واقع و حق و حقیقت دارد.

منتها فرق در این است که غیر از آن جنبۀ ذاتی و ارتباط [میانِ هر موجود با پروردگار]، اگر در خودِ آن فعل [به آن موجود] اختیار هم داده شده باشد، تکلیف می‌آید؛ مانند حیوانات و انسان و جن و مَلَک؛ اگر داده نشده باشد، دیگر تکلیفی نمی‌آید. شرع از اینجا شروع می‌شود.

بنابراین «شرع» عبارت است از راهی که ما را به آن حقیقت و واقعیت برساند. آن راه، شرع است و آن راه برای هرکسی مختص به خود اوست؛ به دیگری مربوط نیست! این همه من زور زدم و این همه من تقلا کردم، می‌خواستم این یک جمله را بگویم: «هرکسی برای خودش یک شریعت جدا دارد!»

گفتم، مطالب ماند من هم خسته شدم باشد برای فردا إن‌شاءالله البته، باشد برای فردا.

## سیدالشهدا، نیرودهنده به هر دو جریان موافق و مخالف در کربلا

در قضیۀ سیدالشهدا علیه السلام، مطالبی هست که إن‌شاءالله قرار است رفقا در آن کتابی که آقا [علامۀ طهرانی] برای یادنامۀ مرحوم آقای حداد نوشته‌اند، از آن اطلاع پیدا کنند. راجع به وقایع کربلا یک مسائلی [در آن بیان شده] که البتّه بعضی‌هایش را فرموده‌اند. در آنجا آقای حداد، راجع به یک مسائل و اسراری از واقعۀ کربلا، پرده‌هایی برمی‌دارند که اصلاً جریان کربلا و برخورد سیدالشهدا علیه السلام با قضیّۀ عاشورا چطور بوده است.[[23]](#footnote-23) از یک طرف، برای مردم خطبه می‌خواند، محاجّه می‌کند و مطلب را بیان می‌کند که: «ای مردم مگر من پسر پیغمبر نیستم؟! مردم مگر شما من را دعوت نکرده‌اید؟!»[[24]](#footnote-24) از یک طرف وقتی طایفۀ جن پیش او می‌آیند و می‌گویند: «نصرتت کنیم»، می‌گوید: «نه، بروید کنار!» ملائکه می‌آیند، ملائکۀ غضب می‌خواهند بیایند یاری کنند، می‌گوید: «نه!»[[25]](#footnote-25) چون خودش می‌خواهد این کار را انجام بدهد! اگر سیدالشهدا نمی‌خواست، کجا شمر می‌توانست سر آن حضرت را ببُرد؟! سیدالشهدا به تمام ذراتِ موجوداتِ کربلا نیرو می‌دهد! او دارد مأموریت می‌دهد، آن احمق‌ها نمی‌فهمند! به آن خنجری که شمر بر گلوی حضرت می‌گذارد، خود حضرت مأموریت می‌دهد که سر من را ببُر! به آن اسبی که می‌آید و بدن حضرت را لگدکوب می‌کند، حضرت شعور می‌دهد که باید انجام دهی! بعد از جریان کربلا چطور شد که پرنده‌ها آمدند بر بدن حضرت سایه انداختند، ولی آن اسب نفهمید؟! آن اسب نمی‌فهمد؟! چرا! ولی در آنجا حضرت می‌گوید: «باید این کار را بکنی!» پس خودش می‌خواهد! از آن طرف صحبت می‌کند: «مردم! مگر شما من را دعوت نکرده‌اید؟! مگر شما من را نخواسته‌اید؟! مگر شما به من نامه نفرستاده‌اید؟!»

در یکی از راه‌ها، حضرت نامه‌ای برای مردم کوفه می‌نویسد و به‌حسب ظاهر از جریانی که بر سر مسلم بن عقیل آورده‌اند خبر ندارد؛ [اهل کوفه را با عبارت] «برادران مؤمن و مسلمِ ما» و «آن کسانی که به ما ایمان دارند» خطاب می‌کند و می‌فرماید:

مِن الحسینِ بنِ علیٍّ إلیٰ إخوانِه من المُؤمِنینَ و المُسلِمینَ... أمّا بَعدُ فإنَّ کتابَ مسلمِ بنِ عقیلٍ جائَنی یُخبِرُ فیه بِحُسنِ رأیِکم و اجتماعِ مَلئِکم علیٰ نَصرِنا و الطّلبِ بحقِّنا... فإذا قَدِمَ علیکم رسولی فانکَمِشوا فی أمرِکم و جِدّوا فإنّی قادِمٌ علیکم فی أیّامی هذه.[[26]](#footnote-26)

«نامه‌ای از طرف مسلم بن عقیل برای من آمده که شما مرا دعوت کرده‌اید و برای نصرت من اجتماع کرده‌اید. آن وقت حضرت خطاب می‌کند: «إلیٰ إخوانِه من المُؤمِنینَ» مومنین ما مسلمین ما آن کسانی که به ما ایمان دارند در این نامه شما خبر داده‌اید از اینکه رأی خودتان را جمع کرده‌اید و برای نصرت ما اقدام کرده‌اید. وقتی که رسول من می‌آید، امرتان را جمع کنید و جدیت کنید؛ من در این روزها به‌سمت شما حرکت می‌کنم.»

حالا این نامه را کی حضرت دارد می‌نویسد؟ حضرت وقتی این نامه را دارد می‌نویسد که مردم کوفه، مسلم ابن عقیل را از بین برده‌اند!

مگر خود حضرت در روز عاشورا وقتی که عرصه بر آن حضرت تنگ شده بود و اصحاب آن حضرت یکی پس از دیگری شهید شده بودند [با نامه‌هایی که مردم کوفه فرستاده بودند با آنها محاجّه نکرد]؟! حضرت دستور می‌دهد به آن رکابدار خود و می‌فرماید: «برو آن کیسه‌ای که من همۀ نامه‌ها را در آن گذاشته‌ام [بیاور].» حضرت همۀ نامه‌ها را جلوی این افراد می‌ریزد؛ یکی‌یکی صدا می‌زند: «ای شَبَث بن رِبعی، ای حَجّار بن ابحر! مگر شما مرا نخوانده‌اید؟! الآن نامه‌های شما پیش من است!»[[27]](#footnote-27) برای مردم خطبه می‌خواند، برای مردم صحبت می‌کند، برای مردم محاجّه می‌کند، بلکه یک نفر به این‌طرف بیاید! یک نفر! فلم یُجیبوه إلّا بِالسُّیوف![[28]](#footnote-28) این کارها را انجام می‌دهد ولی در دل آنها تاثیر نمی‌گذارد. قضیه از این قرار است!

## روضۀ سیدالشهدا علیه السّلام

السَّلامُ علَی الحسینِ، و علیٰ علیِّ بنِ الحسین، و علیٰ أولادِ الحسینِ و علیٰ أصحابِ الحسین.

بعد از ظهر عاشوراست. اصحاب یکی پس از دیگری شهید شده‌اند، اولاد آن حضرت، برادران آن حضرت شهید شده‌اند. حضرت محاجّه می‌کند، برای مردم خطبه می‌خواند: «مردم مگر من پسر پیغمبر شما نبودم؟! آیا حقی از شما تضییع کردم؟! آیا حلالی را حرام کردم؟!» فلم یُجیبوه إلّا بالسُّیوف.

حضرت در این موقع نگاه به‌سوی خیام حرم می‌کند، نگاه به‌سوی خیمۀ شهدا می‌اندازد، می‌بیند این اجساد مطهّر به روی زمین افتاده‌اند. دیگر اطراف آن حضرت یار و یاوری نیست. یک نگاه دیگری هم به‌سوی خیام حرم می‌کند، زن و بچۀ خود را بی‌پناه در میان این لشگر [می‌بیند]. صدا می‌زند:

یا مُسلِمَ بن عَقیل، یا هانیَ بن عُروَة! ای یاران من کجا رفتید؟! مگر امامتان را تنها در دست این لشگر نمی‌بینید؟! یا زُهَیرُ یا بُرَیرُ یا مُسلِمَ بن عَوسَجَة، یا علیَّ بنَ الحسین! ما لی أُنادیکُم فَلا تُجیبونی و أدعوکُم فلا تَسمَعونی؛ چرا صدای امامتان را نمی‌شنوید؟! چرا صدا می‌زنم، جواب نمی‌دهید؟!

أأنتم نیامٌ فأرجوکُم تَنتَبِهونَ؟ أم زالَت مَوَدَّتُکُم عن إمامِکُم فَلا تَنصُرونَه؟ فَهذِه نِساءُ النَّبی لِفَقدِکُم قد عَلاهُنَّ النُّحولُ.

مگر این زن و بچۀ پیغمبر را در میان لشگر نمی‌بینید؟! مگر این آثار نگرانی و ترس را در آنها نمی‌بینید که دیگر یار و یاور خود را از دست داده‌اند و حالت انکسار و یأس بر آنها مستولی شده است؟!

قوموا مِن نَومَتِکُم أیّها الکِرامُ و ادفَعوا عن حَرَمِ الرّسولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ![[29]](#footnote-29)

﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ﴾[[30]](#footnote-30) آلَ محمدٍ ﴿أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.[[31]](#footnote-31)

باسمِک اللَهمّ و نَدعوک و نُقسِمُک و نَرجوک بحقّ محمدٍ و أهل‌بیته الأطهار یا الله!

پروردگارا ما را ببخش و بیامرز! تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر! قلم عفو بر جمیع جرایم اعمال ما بکش! پروردگارا اسلام و مسلمین نصرت عنایت بفرما! کفار، مخالفین، ذلیل و خوار بگردان! پروردگارا ما را از صراط ائمه علیهم السّلام منحرف مگردان! در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان بی نصیب ننما! پروردگارا در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بفرما! ما را از منتظرین واقعی و حقیقی آن حضرت قرار بده!

بالنَّبی و آله و عجِّل فی فَرجِ مَولانا صاحبِ الزَّمان.

اللَهمّ صلِّ عَلی محمدٍ و آل‌محمد

1. سورۀ ص (38) آیۀ 71 و 72. [↑](#footnote-ref-1)
2. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ولایت تکوینی، سال 1413، جلسه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. سورۀ إسراء (17) آیۀ 44. الله‌شناسی، ج 1، ص 31:

   «ولیکن شما تسبیحشان را نمی‌فهمید.» [↑](#footnote-ref-3)
4. این مسئلۀ «وحدت  وجود» را فقط به عنوان مجمل بگوییم چون شرح و توضیح آن در خور این مجلس و محفل نیست. یکی از مسائل فلسفی است بلکه مهم‌ترین مسئلۀ فلسفی است و به عبارت دیگر می‌توانیم بگوییم؛ «در کلّ جهان هستی فقط یک وجود حاکم است و وجودات متعددی که در قوالب متعدد می‌بینیم, فقط قالب هستند؛ اصل و حقیقتِ آنها فقط یکی است.» این مجمل از قضیه است. [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به جلسه دوم. [↑](#footnote-ref-5)
6. سورۀ أعراف (7) آیۀ 179؛ سورۀ فرقان (25) آیۀ 44. الله‌شناسی، ج 3، ص 111:

   «بلکه گمراه‌ترند.» [↑](#footnote-ref-6)
7. رجوع شود به جلسه دوم از همین کتاب. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی، ج 1، ص 34:

   «عن أبی عبدِ اللهِ علیه السّلام: قالَ رسولُ الله صلّی الله علَیه و آله وسلّم: ”مَن سَلَکَ طَریقًا یَطلُبُ فیهِ عِلمًا سَلَکَ اللهُ بِهِ طَریقًا إلَی الجَنَّةِ و إنَّ المَلائکةَ لَتَضَعُ أجنِحَتَها لِطالِبِ العلمِ رِضًا بِهِ و إنَّهُ یَستَغفِرُ لِطالِبِ العلمِ مَن فی السَّماءِ و مَن فی الأرضِ حتّی الحوتِ فی البَحر... .“»

   افق وحی، ص 58:

   «امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کنند که فرمودند: ”کسی که راهی را انتخاب کند که به معرفت و علم منتهی شود، خداوند راه بهشت را برای او هموار خواهد ساخت و به‌درستی‌که ملائکه بال‌های خود را برای جویندگان معرفت و بینش می‌گسترانند؛ زیرا به این مسئله رضایت دارند و این راه را می‌پسندند و به‌درستی‌که هر آنچه در آسمان و زمین است برای جویندۀ علم طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند، حتّی ماهیان در قعر دریا... .» [↑](#footnote-ref-8)
9. ترقّی و پیشرفت و ترفیع. (محقق) [↑](#footnote-ref-9)
10. بصائر الدّرجات، ج 1، ص 4. [↑](#footnote-ref-10)
11. [منظور از لامکان] عوالم مجرّد ربوبی [است]. [↑](#footnote-ref-11)
12. گزیدۀ ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص 17 و 65. [↑](#footnote-ref-12)
13. سورۀ بقره (2) آیۀ 74. [↑](#footnote-ref-13)
14. اختیار انسان عبارت است از اختیار خود ذات خدایی, نه بینونیت بین این دو اختیار! اشکال ما ناشی از [توهّم] بینونیت بین اختیار ما و اختیار اوست؛ اگر این بینونیت برداشته شود, [درمی‌یابیم که] عیناً همان اختیار در اینجا تنازل پیدا کرده است! [↑](#footnote-ref-14)
15. سورۀ بقره (2) آیۀ 179. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 40:

    «و برای شما حکم حیاتی است راجع به امر قصاص، ای مردمان خردمند.» [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 422؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 288 و 289. [↑](#footnote-ref-16)
17. دیوان شیخ احمد جام، ص 265. [↑](#footnote-ref-17)
18. مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر اول، ص 170. [↑](#footnote-ref-18)
19. مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر پنجم، ص 867. [↑](#footnote-ref-19)
20. مثنوی معنوی (آذریزدی)، دفتر اول، ص 171. [↑](#footnote-ref-20)
21. (به قول قمی‌ها «این فضولی‌ها به تو نَیمَدَه بوده!» شاید چون خودش قمی بوده, [منادی] قمی حرف زده است! چون در این خطاباتی که می‌شود بایستی یک سنخیتی باشد!) [↑](#footnote-ref-21)
22. رجوع شود به معادشناسی، ج 7، ص 215؛ الزّهد، ص 64؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج 17، ص 318. [↑](#footnote-ref-22)
23. رجوع شود به روح مجرّد، ص 78 ـ 87. [↑](#footnote-ref-23)
24. الإرشاد، ج 2، ص 97 و 98؛ تاریخ الطّبری، ج 5، ص 424 ـ 426. [↑](#footnote-ref-24)
25. رجوع شود به الکافی، ج 1، ص 260؛ کامل الزّیارات، ص 83؛ المنتخب، طریحی، ص 451. [↑](#footnote-ref-25)
26. الإرشاد، ج 2، ص 70؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167؛ تاریخ الطّبری، ج 5، ص 395. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-26)
27. برگرفته از الإرشاد، ج 2، ص 80 و 98. [↑](#footnote-ref-27)
28. بحار الأنوار، ج 44، ص 245، به نقل از الدّر الثّمین. [↑](#footnote-ref-28)
29. انوار الملکوت، ج 1، ص 207؛ ناسخ التّواریخ (انتشارات مدین)، مجلد حیاة الإمام سیدالشهدا الحسین علیه السّلام، ج 2، ص 449. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-29)
30. سورۀ شعراء (26) آیۀ 227. [↑](#footnote-ref-30)
31. سورۀ شعراء (26) آیۀ 227. [↑](#footnote-ref-31)